

صفحه ۲۶۴ قرآن را ببایرید، جهت یادآوری در سوره مبارکه حجر و سور مختلفی این بیان آمده که (آیه ۳۶) «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بعد از اینکه رجیم شد که در آیات قبلش هست، علامه طباطبائی نکته مهمی را می‌گویند، می‌فرمایند همه‌اش دارد (فَأَنْظِرْنِي) یعنی با یک (فا) تفریعی هست که مرا مهلت بده، معلوم است این مهلت، مهلت انتقام است، چون بعد از اینکه رجیم می‌شود می‌گوید حالا که این‌گونه شد پس به من مهلت بده، این مهلت به عبارتی مهلت انتقام است، این (فا) در همه این عبارات مشابهش هست، و همه جای قرآن (فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) است نه (أَنْظِرْنِي)، (فَأَنْظِرْنِي) یعنی اینکه به هر جهت من یک مهلتی پیدا کنم برای انتقام، «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» که معلوم است با این تفکیک (يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) با (يَوْمِ يُبْعَثُونَ) فرق دارد، کما اینکه در سوره مبارکه اعراف این‌گونه بود که خدا وقتی که گفت (إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) تو گفتی (فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ) خدا هم چیز دیگری نگفت، جلسه گذشته این معنا را نشان دادیم، اینجا هم جایی نیست که بشود تخصیص زد و اینجا کار فقهی نیست، بلکه مهلت‌هایی ست که شیطان دارد به عبارتی. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» این نکته مهمی است که هم دارد (أُزَيِّنَنَّ لَهُمْ) هم دارد (وَأُغْوِيَنَّهُمْ) یک جایی دارد «وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ» این هم یادآوری که ضلالت با غوایت فرق دارد، «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» نشان می‌دهد که ضلالت با غوایت فرق دارد، ضلالت به معنای گمراهیست ولی غوایت به معنای گم هدفی است، به عبارتی طرف دیگر اصلاً نمی‌داند کجا می‌خواهد برود، یک موقع می‌داند می‌خواهد کجا برود ولی نمی‌داند چگونه برود، یک موقع رفته رفته شیطان انسان را در هدف نهایی می‌رساند قرار است برساند به غوایت، یعنی اصلاً نمی‌داند می‌خواهد کجا برود، این همان نقطه نهایی است!

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» مگر بنده‌های مخلص، من اصلاً این کار را در مقابلش نمی‌کنم چون نمی‌توانم، چرا؟ چون به عبارتی سلطه‌ای ندارم که بخواهم کاری کنم، چرا دارم این‌ها را می‌گویم؟ به دلیل امتداد آیات «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» تو بر بندگان من هیچ سلطنتی نداری «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» مگر اینکه از آن کسانی که به غوایت رسیدند، مگر آن‌هایی که دارند از تو تبعیت می‌کنند، وگرنه من هیچ سلطنتی برای تو شیطان بر انسان فی حد ذاته نگذاشتم، از این حرف می‌خواهم یک نتیجه‌ای خدمتتان عرض کنم، تو هیچ سلطنتی و سلطانی بر بندگان من نداری، یعنی ذاتاً اینجوری باشد که اگر جایی شیطان باشد حتماً باید معصیت باشد، نه این‌گونه نیست، تو اساساً سلطنتی نداری مگر کسی از تو پیروی کند! وگرنه من سلطنتی قرار ندادم، این نکته همان ملازمه‌ایست که من انتهای جلسه گذشته عرض کردم، فرق نظرم با نظر ابن عباس، ابن عباس چیزی که ذیل این آیه دارد، می‌گوید: ملازمه هست بین شیطان و تکلیف، ما می‌گوییم نه بین شیطان و تکلیف ملازمه نیست، آنجایی که دار تکلیف باشد حتماً باید شیطان باشد به این معنا نیست، یا باید معصیت باشد، بین شیطان و معصیت ملازمه است، یعنی هر جا معصیت باشد شیطان هست، نه اینکه هر جا تکلیف باشد شیطان هم هست، یا هر جا تکلیف باشد معصیت هم هست، نه! اگر به پایه مخلصین برسند این‌گونه نیست که هر جا تکلیف باشد معصیت باشد، مخلصین تکلیف دارند معصیت ندارند، مگر این‌گونه نیست؟ مخلصین تکلیف دارند ولی معصیت ندارند، ملازمه بین تکلیف و معصیت نیست، ملازمه بین شیطان و معصیت است، هر جایی معصیت باشد شیطان هست ولی نه این‌گونه که تکلیف باشد معصیت هم هست، این ملازمه درست نیست این ملازمه درست است، به چه دلیل؟ به دلیل اینکه می‌فرماید من سلطانی قرار ندادم، اگر کسی از تو تبعیت نکند خب نمی‌شود دیگر، اگر کسی از شیطان تبعیت نکند «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ» خب فرض کنید فرد یا اجتماع یا جامعه یا کل جهان، اگر این‌گونه شود که تبعیت نکند خب معصیت هم نمی‌کند، یعنی معصیت ندارد ضمن اینکه تکلیف دارد.

خب اگر این بشود آن موقع حساب این بحث که (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) که گفتند یوم وقت معلوم روز استقرار در ظهور است، یعنی ظهور مستقر بشود، اینجا نتیجه‌ای که می‌شود گرفت که خود روایت این نتیجه را گرفته است (نتیجه اجتهادی ماها نیست) این است که اگر در یک دنیایی، شما حساب کنید که دنیا هست ولی در آن حیات دنیوی نیست، حالا این نکته

را عرض می‌کنم، پس پتانسیل اینکه شما یک دنیایی داشته باشید و در آن همه عباد مخلص شده باشند، چون (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) این چیزها را دارد دیگر، بعدش هم گفته که من دستم به عباد مخلص نمی‌رسد، فرض بفرمایید که یک دنیایی داشته باشید که همه در این دنیا عباد مخلص شده باشند، همچنین دنیایی اشکالی دارد؟ دنیاست ولی در آن معصیت نیست، این همان چیز نیست که در روایات ظهور گفتم این‌گونه می‌شود، در اولش نه، در انتها و استقرارش! و معلوم است که این پتانسیل در دنیا هست، به ما چه ارتباطی دارد؟ ارتباطش به ما این است که شما هرچقدر دست و پای شیطان را با وسوسش در مورد شخص و در مورد اجتماع ببرید، این همه‌اش دارد نزدیک می‌شود به همان فضای عباد مخلص، و این اتفاق است که در ظهور می‌افتد که همه می‌شوند عباد مخلص، شیطان هست ولی دستش را به کسی نمی‌رسد.

به عنوان یک مثال کوتاه در همین یارانه‌هایی که شروع کردند و دادند، آمار پلیس این بود که به محض اینکه یارانه‌ها شروع شد بسیاری از دله دزدی‌ها آمارش پایین آمد، این یعنی چه؟ یعنی اینکه آدم دزدی می‌کرد در حد اینکه به ۴۵ هزار تومان نیاز داشت! یعنی آن موقع نیازش ۴۵ هزار تومان بود، اگر داشت دله دزدی می‌کرد به این دلیل بود، شما فقر را در یک اجتماعی مثل اجتماعی حوزه خودمان، آدم‌ها احتیاجات همدیگر را رفع می‌کنند، خب در همان اجتماع دست شیطان بسته می‌شود، طرف می‌نشیند درسش را می‌خواند و فکر خودش را می‌کند، فکر معنویتش را می‌کند و... اگر همه باهم سر یک سفره غذا بخورند و سر یک سفره نیازهایشان را مرتفع کنند، اگر این‌گونه باشد می‌بینید که می‌شود یک جامعه کوچک مهدوی! این شدنی است، اگر در زمان ظهور می‌شود پس معلوم است پتانسیلش در دنیا هست، الکی تصور نکنید که (نه خب اینکه نمی‌شود، اصلاً چه معنایی دارد ما یک دنیایی داشته باشیم و همه در آن عباد مخلص باشند!) اگر ما هرگزینه‌ای از وسوس شیطان را قطع کنیم، فرض بفرمایید که مثلاً همه به موقع ازدواج می‌کنند، مشکلی هم نداشته باشند، بانوان محترم هم درست بیرون آمده باشند، همه هم نیازهایشان برطرف شده باشد، خب اگر این‌گونه باشد خیلی وقت‌ها می‌گویند فقط برای همین می‌گویند دیگر، طرف نیازهایش برطرف شده، کارهایش را هم انجام داده، دیگر دنبال این طرف و آن طرف هم نیست، این‌گونه رفته رفته دست و پای شیطان دارد بسته می‌شود.

شما در مثال اربعین می‌بینید دیگر، به دلیل اینکه فضا در حقیقت یک برشی از برش مهدوی است، هرکی هرچیزی در بساط دارد می‌آورد با همدیگر می‌خورند، این همه زن این همه مرد دارند راه می‌روند کسی نگاه چپ به کسی نمی‌کند، این می‌شود فضای مهدوی! در این فضا می‌بینید که آدم‌ها اصلاً نگران نیستند که من پول دارم یا پول ندارم، غذا گیرم می‌آید یا گیرم نمی‌آید، مثلاً دیده‌اید ماها اصلاً به این کار نداریم که غذا گیرم می‌آید یا نمی‌آید، می‌فهمید که من دیگر می‌خواهم در یک فضای مهدوی راه بروم، من دارم در یک ماکتی از آن جامعه راه می‌روم، از این جهتش هست که هرچقدر دست و پای وسوس شیطان و زینت‌های شیطان قطع بشود، شما دارید به فضای ظهور و فضای (عِبَادَتِكُمْ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) نزدیک می‌شوید، این همان (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) است که در روایات دارد که شیطان ذبح می‌شود، برای همین است که شما اگر خواستید کد ظهور را در قرآن پیدا کنید به عبارت‌های یوم القیامه مراجعه کنید، تا الان چقدر به این فکر کردید که چرا اسم روز آخرت را گذاشتند یوم القیامه؟ اصلاً چه ارتباطی دارد؟ و بعد اسم وصف حضرت را هم چه گذاشته‌اند قائم همان وصف آمده است، برای همین است که هرچی هم راجع به یوم القیامه بگویند دارند راجع به ظهور می‌گویند، ضمن اینکه دارد راجع به قیامت می‌گوید، این‌ها امتداد همدیگر است.

هرچقدر عداوت‌ها بر طبق فی‌اللهی حذف شود داریم به فضای ظهور نزدیک می‌شویم، و بعد می‌رسیم به یک دنیایی که در این دنیا دیگر همه دارند بی‌اصطکاک حرکت می‌کنند، الان شما یادتان هست دیگر در فیزیک یک عالمه از نیروها دارد صرف اصطکاک می‌شود، یعنی دارد اصطکاک را حل می‌کند، مثل این کارگری هست که مثلاً فرض بفرمایید ما در اداره خودمان داریم ۹۵ درصد پول اصطکاک می‌دهیم، ۵ درصد داریم کار می‌کنیم! در این موتورهای و موشک‌ها و فلان و این‌ها خیلی صرف اصطکاک است، ولی اگر از فضای اصطکاک رد شد دیگر می‌رود، این گناه‌ها، این شیطان‌ها، این عداوت مغز و این‌ها همه‌اش اصطکاک‌هایی هست که ما با همدیگر داریم، روی حسد، روی فقر، روی ترس، روی چه و چه، یعنی ما داریم روی این معنی

اصطکاک تأمل می‌کنیم، این‌گونه نیست که این خاصیت دنیاست، نه این‌گونه نیست، این خاصیت عدم ظهور است که انقدر ما داریم اصطکاک تأمل می‌کنیم، مثل یک موشکی که از جو رد می‌شود دیگر می‌رود، دیگر با همان سرعت می‌رود و با سرعت بالا حرکت می‌کند و دیگر هم اصطکاک ندارد، این خاصیتی است که در ظهور اتفاق می‌افتد، هر موقع هم هوس کردیم که جامعه مهدوی داشته باشیم باید یک اجتماع کوچک مهدوی داشته باشیم، مثل اجتماع حوزه‌مان، یک اجتماع کوچک مهدوی که کسی لنگ این‌گونه نباشد که لنگ پول باشد، لنگ ازدواج کردن و ازدواج نکردن باشد، اگر لنگ این‌ها نباشد باور کنید اگر آدم‌ها پول‌هایی که می‌گیرند و در می‌آورند را بگذارند وسط مثل اربعین، ما ایثار نمی‌کنیم استبصار می‌کنیم، می‌نشینیم طرف خودمان! اگر این کار را بکنند می‌بینند که خودشان یک جامعه مهدوی کوچک دارند، لااقل یک ماکتس را دارند.

(این اولش است، برای همین من همه‌اش اصرار دارم بگویم پس از استقرار، اول قصه که شروع می‌شود خب یک درگیری‌ای هست، بعد روایتی دارد که دستی بر عقول مردم کشیده می‌شود، این دستی بر عقول مردم کشیده شدن یعنی خیلی وقت‌ها محتوای جهل از بین می‌رود، خیلی وقت‌ها آدم‌ها دارند فریب رسانه‌ها و دنیای غرب و این‌ها را می‌خورند بخاطر جهل است دیگر! هنوز که به مرز عناد نرسیدند، عمده دارند بخاطر جهل این کارو می‌کنند و زیر بیرق کفر سینه می‌زنند) حالا فکر کنید جهل برطرف شود، هرچقدر شما طلبه‌ها جهل را برطرف کنید و به این هم فکر کنید که دارید عملاً یک پدیده‌ای از پدیده‌های ظهور را حل می‌کنید، چون اگر جهل برطرف شود دست و پای شیطان عملاً دارد قطع می‌شود، (جهلی که عوامل است) آن دنیای مطلوب که دنیا هست و حیات دنیا نیست، این کد را شما هم در قرآن باید خیلی زیاد دنبالش بگردید، قرآن که می‌خوانید حتماً به این کد توجه کنید که دنیا و حیات دنیا در قرآن فرق دارد، اگر در سور مختلف «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ» این‌ها حیات دنیاست نه دنیا، دنیا چیز بدی نیست حیات دنیا بد است، شما در دنیا زندگی می‌کنید بدون حیات دنیا، مگر می‌شود؟ شده! علما، شهدا، خود حضرت ابراهیم، کدهای این‌ها را بروید در آیات ببینید، «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی ابراهیم دارد در آخرت زندگی می‌کند منتهی در دنیا، در دنیاست بدون حیات دنیوی، کسی که دنیا برایش لعب و لهو است این حیات دنیاست نه دنیا، ما داریم بین دنیا و حیات دنیا قاطی می‌کنیم، حیات دنیا لهو و لعب و زینت و تفاخر و این‌هاست، ولی دنیا این نیست، دنیا مزرعة الاخرت، دنیا این است!

دنیا که چیز بدی نیست، حیات دنیا بد است، آن موقع شما تا دلت بخواهد کوبیدند بر سر مالت، حیات دنیا نحوه استقرار و جهت‌گیری شما با دنیاست، به این می‌گویند حیات دنیا، برای همین انقدر مثل حیات دنیا را همه‌اش می‌زنند به چیزهای خیلی پست و بی‌ارزش و فلان، این می‌شود مثل حیات دنیا نه دنیا، لذا انسان می‌تواند در دنیا زندگی کند و در آخرت زندگی کند، دقت کنید می‌تواند در آخرت زندگی کند، این بحث‌های فلسفی جای خودش را هم دارد که رابطه دنیا و آخرت در روایات ما هم همین را توضیح داده‌اند، که آخرت محیط بر دنیاست، وقتی دارد در آخرت زندگی می‌کند واقعاً در آخرت زندگی می‌کند ولی دارد در دنیا زندگی می‌کند، ولی دارد در آخرت زندگی می‌کند، «هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای؟/ من در میان جمع و دلم جای دیگر است» «صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ» یک جای دیگر، اصلاً یک فکر دیگر، اصلاً برای یک چیز دیگر دارد می‌خورد، می‌پوشد، حرف می‌زند، راه می‌رود، کار می‌کند و فلان و این‌ها، ولی یک چیز دیگری دارد این کارها را می‌کند، ولی در دنیا دارد این کار را می‌کند، لذا شما به حسب ظاهر فکر می‌کنید این دارد در حیات دنیا زندگی می‌کند ولی در حیات دنیا زندگی نمی‌کند، این دارد در آخرت زندگی می‌کند، در دنیا دارد زندگی می‌کند ولی در حیات دنیا زندگی نمی‌کند، لذا دنیای قابل تصویر است که نه لعب است، نه لهو است، نه زینت است، نه (وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ) هیچ کدام از این‌ها نیست، این می‌شود آن زیبایی‌های استقرار حضرت، که در همه اقطار عالم می‌بینید همه بندگان مخلص الهی هستند و آنجا شیطان سر بریده شده.

برای همین است در آیات ما یک کدی دارد، در زیارت‌های ما هم دارد، زیارت آل یاسین یک سلامی دارد خیلی عجیب است «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» مثلاً این چه سلامی است؟ حالا یک موقع می‌گوید «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ

تُصْبِحُ وَتُمْسِي» «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ» یا (السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) در دوتا آیه معادل همدیگر هم تقریباً یک جور آمده، (سوره مبارکه شمس صفحه ۵۹۵، سوره مبارکه لیل صفحه ۵۹۵) ذیل این (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) دارد که «سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله "وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى"» هم در این سوره هم در سوره مبارکه شمس، راجع به لیل مضارع آمده، راجع به نهار ماضی آمده، هر دوتایش هم همینجوری است، یعنی هم دارد که «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» جلا فعل ماضی است، یغشی فعل مضارع، در سوره لیل هم باز دوباره (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) باز دوباره ماضی آمده، و آن مضارع آمده، این معنی اش این است که گفتند لیل همانجاییست که شب، شب آنجاییست که، من بحث های روح معنا و این ها را چون با دوستان بعضاً کردیم تکرار نمی کنم، مثلاً وقتی که شمس را می گویند، غیر بحث شمس منظور پیغمبر است، قمر که می گویند منظور امیرالمومنین است، برای اینکه دارد آن را بازتاب می دهد، این قسم های به شمس و قمر و این ها که دارد، اینکه نجم و ستاره و آسمان و «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» و «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» و این ها، یک لایه ای از آن همین بحث ستارگان و شمس و قمر است، و این آسمان یک لایه دیگرش آسمان های معنوی و شمس و قمر و ستارگان خودش را دارد، برای همین ائمه گفتند (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) یعنی ما، نجم یعنی ما، یعنی هدایت می کنیم، نجم ماییم، وگرنه بقیه چیزها هم هست و دیده نمی شود دیگر، یک عالم کرات آسمانی هست و فقط دیده نمی شود، به عبارتی نور ندارد.

جایی که شب است یعنی جایی که ابلیس هست، ابلیس دارد می تازد، چون شب نور نیست بحث عدمی است، آنجا ابلیس دارد می تازد، (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) وقتی که روز تجلی می کند و پرده شب را کنار می زند، اینکه در زیارت آل یاسین دارد (السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) دارد کد می دهد که این ها به مسئله ظهور مرتبط است، چون هرجایی که نور نیست چون (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است، چون الله نور است، هرجایی که شما دست و پای الله و توحید را قطع کردی داری شب را استقرار می دهی، این شب همینجوری مستقر است، چرا؟ چون دست و پای ابلیس باز است! برای همین است که در روایت دارد «سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله "وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى" قال الليل في هذا الموضع الثاني» لیل یعنی او «غشی امیر المؤمنین فی دولته» در دولت خودش جلوی نور را گرفت، یعنی آنجا جلوی نور امیرالمومنین گرفته شد، «وامیر المؤمنین (علیه السلام) یصبر فی دولتهم» امیرالمومنین هم در آنجا مامور به صبر بود «حتی تنقضي» تا اینکه این دوره منقضی شد «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» قال النهار هو القائم» نهار حضرت است، خلاصه نهار/روز آن موقعی است که دیگر سراسر شده الله و توحید، هرچه توحیدی شود می شود نور چون (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) که این در زمان «القائم من أهل البيت، إذا قام غلب دولة الباطل» دیگر گفتم یوم القیامه با دولت باطل بر آن غلبه پیدا می کند «والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس، و خاطب الله نبيه به و نحن» خلاصه ما می دانیم (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) معنی اش یک همچین چیزی است.

باز دوباره سر این (جَلَّاهَا) و فلان و این ها در طول مدت مضارعا، این شیطان با تمام قوایش دارد شب پراکنی و نورزدایی می کند، و هرکسی که دارد نورافشانی می کند عملاً دارد در پروسه ظهور حرکت می کند و دارد دولت حق را، و این را هم بدانید که رفته رفته باید در جمع های کوچکی این اتفاق بیفتد، همان مثالی که ما داریم در اربعین می بینیم ممکن است یواش یواش در حوزه ما هم اتفاق بیفتد؟ بله واقعاً ممکن است، فقط ماها می ترسیم و مثلاً می گوئیم نکنند نشود! نه می شود، برای همین است که (سوره مبارکه مائده آیه ۶۴ و ۱۴) را نگاه کنید، گفتند حکمت ماضی مضارع... گفتم شیطان مضارعاً همه اش دارد نور را می گیرد و نور که عدمی است کار شیطان است و به عبارتی دارد دست و پای الله را می برد، دائماً دارد این کار را می کند ولی یک حقیقت محققه الوقوع حتماً به عنوان نهار اتفاق می افتد، این نهار هم حتماً اتفاق می افتد چون دیگر این ها را با ماضی می گویند که این قطعاً اتفاق می افتد، برای همین است که شما ذیل این آیاتی که راجع به قیامت هست «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» همه این ها بعدش برمی گردد به بحث های این دنیا که وقتی شمس (كُوِّرَتْ) یعنی جلوی شمس را گرفته اند دیگر، جلوی پیغمبر را گرفته اند، چرا؟ چون این همان امتداد قیامت است، یعنی این گونه شد که دنیا دارد در امتداد قیامت حرکت می کند و به قیامت می رسد، برای همین است که شما در آیه ۶۴ که نگاه کنید دارد «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» یهود گفتند دست خدا بسته است، که این ها لوازم حرف است چون یهود هیچ موقع نگفته دست خدا بسته است،

بلکه همین چیزی که ما در فیزیک می‌گوییم و قبولش داریم بیچاره‌ها همین را گفته‌اند، یعنی گفتند که امر خدا تمام شد، این سنگ از بالا افتاد و دیگر مسیر خودش را حرکت می‌کند، امر تمام شد!

برای همین فکر می‌کنیم که این را ساخته‌اند سفت هم ساختند، سفت است دیگر من رویش می‌نشینم، وقتی که بروم سوار هواپیما بشوم می‌گویم «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» می‌خواهم سوار این صندلی بشوم می‌گویم خب این سفت است دیگر، یعنی این خودش سفت است در صورتی که خودش سفت نیست، خدا می‌خواهد این سفت باشد، الان به آن می‌خواهد این سفت است، آن به آن سفت است نه اینکه مثلاً دیگر این را سفت آفریده است دیگر، دیگر این را ول کرده، نه این‌گونه نیست، این خودش سفت نیست، برای همین است که بزرگان از عرفا می‌گویند اینکه از حضرت موسی پرسیدند «وَمَا تِلْكَ بِتَمِينِكَ يَا مُوسَى» این تقریباً عدم تأدب حضرت موسی بود که گفت «قَالَ هِيَ عَصَايَ» این عصا است، باید می‌گفت هرچه شما می‌گویید، اینکه ذات ندارد، می‌دانید که ما در مقابل عقل نداریم، این را خدا دارد سوال می‌کند رفیقت که سوال نمی‌کند، که این چیست و بگوید عصا، خدا نمی‌داند این عصاست که دارد از تو سوال می‌کند؟ خدا می‌خواهد ببیند که تو انقدر معرفت داری که بگویی نمی‌دانم یا نداری، که بگویی این هیچی نیست، هرچه تو بگویی همان است! چرا خدا باید اساساً از حضرت موسی بپرسد که این چیست در دست تو؟ می‌خواهد معرفت موسی را اینجا به بوته آزمایش بگذارد و ببیند می‌گوید هیچی یا هرچه تو بگویی، سفت می‌گوید (قَالَ هِيَ عَصَايَ) بعد هم یک انشاء در مورد عصایشان می‌خوانند، این را بزرگان از عرفا می‌گویند عدم تأدب است که در محضر حق می‌گوید (قَالَ هِيَ عَصَايَ)

این «يَذُ اللّٰهُ مَعْلُوْلَةً غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ وَلَعِنُوْا بِمَا قَالُوْا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوْطَتَانِ» اولاً دست ندارد و دوتا دست دارد، خدا دودستی است، دوتا دستش هم باز است، اینکه خدا ما را در استدلالی که به شیطان می‌کند می‌گوید «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» من این بشر را با دوتا دست خلق کردم، با یک دست که خلق نکردم، «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اَسْتَكَبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ» برای چی استکبار می‌کنید؟ یک دستی که خلق نکردم دو دستی خلق کردم، که این‌ها همه بحث‌هایش باشد برای بعداً، «يُفَفُّ كَيْفَ يَشَاءُ» وَلَيَزِيْدَنَّ كَثِيْرًا مِنْهُمْ مَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» که این (مَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ) همین مسئله ولایت است که در آیات بعدش «بَلَّغْ مَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ» که دارد می‌گوید، این است که عامل ازدیاد طغیان و کفر است، خود مسئله ولایت چیز است که عامل طغیان کفر است، «وَالْفَيِّنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ما عداوت و بغضاء را تا يوم قیامة گذاشتیم و به این‌ها اغوا کردیم، اینکه ما عداوت و بغضاء را تا يوم القیامة گذاشتیم اگر اضافه کنید به آن (يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ) می‌شود عداوت و بغضاء را تا کجا گذاشتیم؟ تا يوم ظهور، چون دیگر يوم ظهور يوم استقرار (عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ» است، روایت‌هایی که ذیل این است را نگاه کنید همینجوری است، می‌گوید «عَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی تا روز قائم، تا آنجا عداوت و بغضاء هست، یا باز دوباره در آیه ۱۴ دارد «وَمَنْ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّا نَصَارَى اَخَذْنَا مِيْثَاقَهُمْ» ما از نصاران میثاقشان را می‌گیریم «فَنَسُوْا حَظًّا مِّمَّا دُكِّرُوْا بِهِ» مسئله‌ای که این‌ها فراموش کرده‌اند مسئله ولایت و مهدویت است، این (حَظًّا مِّمَّا دُكِّرُوْا بِهِ) که پشت سرش «فَاَعَزَّيْنَا بَيْنَهُمْ» یعنی با (فا) تفریع، این چه حظی و چه بهره‌ایست که این‌ها فراموش کردند، این را کنار گذاشتند و نتیجه‌اش شد عداوت و بغضاء!

آن قرینه آیه ۶۴ هم این است، این مسئله ولایت را که شما کنار بگذارید نخ تسبیح را از تسبیح درآوردید! دیگر پاچیده می‌شود، شما اگر یک مسئله را (حَظًّا مِّمَّا دُكِّرُوْا بِهِ) دارید فراموش می‌کنید، این یک بهره‌ای از (ما دُكِّرُوْا بِهِ) است، ولی این همان چیزی است که همه می‌زنند درب و داغون می‌کنند، آن موقع (فَاَعَزَّيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) اگر این باشد (اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) در سوره مائده هم دقیقاً و موضوعاً همین است، سوره انتهایی سوره ولایت است، اگر این‌گونه باشد عداوت و بغضاء (اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) وقتی می‌خواهد امتداد پیدا کند، (اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) اش یعنی احیاء ولایت، این می‌شود يوم ظهور، وقتی احیاء ولایت پیدا می‌شود عداوت و بغضاء از بین می‌رود، آن موقع روایت ذیلش هم همین‌ها را می‌گوید که «فَنَسُوْا حَظًّا مِّمَّا دُكِّرُوْا بِهِ» مسئله ولایت است، ولایت را فراموش کردند و عملاً کارشان به عداوت و بغضاء رسید! آن محور را از

دست دادند و کارشان به عداوت و بغضا رسید، و این قضیه تا يوم القیامه ادامه پیدا می کند، این يوم القیامه همان (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) است که شیطان آنجا موثر است، لذا اینجا هم که «يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ» است (البته پس از استقرار)

مسئله آخری که هست، حالا من باید بعداً راجع به رجعت صحبت کنم، رجعت قضیه اش فرق دارد، آنجا باید محض ایمان و کفر مجدداً بیایند و به فعلیت های تام خودشان برسند، آنجا هم دیگر شیطان کاره ای نیست، آنجا دوباره شیطان عملاً سر بریده می شود، حالا شیطان را انشاءالله در يوم رجعت می گوئیم، ولی بالاخره يوم استقرار حضرت یوم نیست که تمام وساوس شیطان بر ملا می شود و تمام دستش رو می شود، هرچی هم که دارد ماها را وسوسه می کند از وسائل مالی، از فقر ترس و همه این ها، عملاً زمینه اش برطرف می شود، خود شیطان هم که دیده اید می گوید من خودم از خدا می ترسم شما چه آدم هایی هستید که این کارها را می کنید، برای چی این کارها را می کنید؟ خلاصه ما «وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَضَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ ..» خود شیطان می گوید ما چیز منطقی که نمی گوئیم داریم هوچی بازی درمی آوریم شما چرا باور کردید! اگر این فضا حل شود مسئله ظهور هم حل می شود، هرکدامان هم باید به اندازه خودمان در این مرتبه کوشا باشیم.